

الحمد لله الذى تجلّى بأثر قلبه الأعلى على من فى ملكوت الانشاء...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۲۶

حبيب معنوی الّذى سمّی بجناب على قبل محمد عليه بهاء الله و نوره ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربنا الأعظم الأقدم الأقدس العليّ الأبهي

الحمد لله الذى تجلّى بأثر قلبه الأعلى على من فى ملكوت الانشاء اذاً نطق كلّ كليل و برئ كلّ عليل و استعلم كلّ جاهل و استغنى كلّ فقير و قام كلّ مقعد و سرع كلّ متوقّف و به توجّهت الوجوه و اقبلت النفوس و هدرت حمامة البيان على اغصان سدرة البرهان أنّه لا اله الا هو العزيز المنان البهاء المشرق من افق مشيئة الرحمن على مطالع العرفان و مشارق الايقان الّذين قاموا بأرجلهم و نطقوا بألسنهم و اومأوا بأكلامهم و اشاروا بعيونهم و حواجبهم الى الله بارئهم و خالقهم و رازقهم و محييهم و مميتهم اولئك عباد شهد لهم القلم الأعلى باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و قيامهم على هذا الأمر الّذى به اندكت الجبال و اسودّت وجوه اهل الضلال الّذين اعرضوا عن المآل و اقبلوا الى كلّ غافل محتال

سبحانك اللهم يا اله الأسماء و مالک العرش و الثرى اسألك باسمك الّذى به تحرّك القلم على اللوح و ظهر منه عبادك و بریتک بأن تؤيّد اصفیائک على خدمة امرک على شأن لا تمنعهم اعراض العلماء و لا ظلم الأمراء ثمّ قرأيا الهی عيونهم بأنوار وجهک و نور قلوبهم بضیاء معرفتک ثمّ اظهر منهم فى الملك ما يبقی بدوام ملکوتک و جبروتک انک انت المقتدر المتعالی العليم الحكيم

و بعد يا مهجة قلبي و بهجة فؤادى قد تضرّعت عرف الخلوّص لله الحقّ اذ فتحت کتابک لعمر المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلها قرأت و عرفت اردت الغيب المكنون و الكنز المخزون فلها حضرت و تشرفت اشرفت شمس الاذن و عرضت ما فيه تلقاء الوجه اذاً نطق لسان العظمة بما كان الروح للأبدان و النور للأبصار و كوثر الحيوان للعطشان و رحيق العرفان لأهل الامكان قال جلّ كبريائه و عظم سلطانه يا ايها الشارب من كأس حبي ان استمع ندائى

1. ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد.



ORIGINAL

من حول ضریحی آنه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد سمعنا ندائک و اجبتناک فضلاً من عندنا و هذا اول کتاب منک احضره العبد الحاضر لدى العرش و قرأه امرأ من عندنا ان ربک هو القادر الحکیم لله درک یا من اقبلت الى الوجه و حضرت هذا المقام الذی سمی بالأسماء الحسنی فی کتاب الأسماء و سمعت نداء المظلوم اذ کان ناطقاً باسمه المهیمن علی ما کان و ما یكون قد فزت بما یبقی به ذکرک بدوام الملک و الملکوت کن مشتعلأ بنار الأمر و مضیء بهذا النور الذی به انار من فی ملکوت الغیب و الشهود طوبی لک بما اردت خدمة مولاک و نطقت بین العباد بما سمعت و رأیت فی هذا المقام المحمود ذکر الناس بالاستقامة الکبری و بشرهم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت الوجود انا نوصیهم بالاستقامة الکبری علی شأن لا یمنعهم کتاب السجین و اوراق الزقوم قل لو یأتیکم احد بکتاب الفجار دعوه عن ورائکم ثم اقرؤوا ما انزله الرحمن فی لوح محفوظ

جميع دوستانرا از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو در اکثری از الواح ذکر امر و عظمت آن و ذکر استقامت و مقام آن شده تا جميع بعنایت الهی بشأنی فائز شوند که عالم و شئونات آن و ظهورات آن و سطوت آن ایشانرا از افق رحمن منع ننماید ذکر ناعق و طیور لیل در احیان توقف در عراق و در ارض سرّ و سجن اعظم در الواح نازل و باطراف ارسال شد تا کل مطلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند بعضی از نفوس مشاهده شد بمواء سنور از تغرّات عندلیب ظهور محروم ماندند مع آنکه مدعی رتبه بلند استقامت بودند انشاءالله باید نفحات رحمن در آن دیار بشأنی متضوّع شود که از برای احدی مجال توقف نماند کن قائماً علی خدمة مولاک و ناطقاً بذکره و ثنائیه بین العباد کذلک یامرک من عنده امّ الکتاب انتهى

یا حبیب فؤادی عجب در اینست که بعضی از نفوس مابین رائحه دفرا و عنبرسارا فرق نگذارند ملاحظه در اهل بیان که الیوم معرضند ثنائید بعینه در سبیل اهل فرقان ماشیند و خود را از اهل بیان مینامند و بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدّسه مشغولند از جمله میرزا احمد کرمانی که از اول کمال اقبال و خلوص را اظهار مینمود و بعد نظر بجنون و اعمال شنیعه مردوده و گذاشته شد در بعضی از مدن ارض خاء رفته و به ما امره النفس و الهوی ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عریضه بکمال ابتهال و انابه و استغفار بساحت اقدس ارسال داشت و بعد بارض هاء رفته و التجا بیکی از نفوس مقدّسه نموده و ایشان عریضه بساحت اقدس ارسال داشتند و توسّط نمودند بعد در مدینه کبیره رفته و نقض عهد نمود و بعضی کلمات واهیة شیطان را باطراف فرستاد لعمر الله انسان از چنین نفوس متحیر میشود حال چند عریضه این بی انصاف موجود است و بقسمی اظهار عجز نموده که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدینه کبیره اخراجش نموده اند اعاذنا الله و معشر الموحّدين من مکره و مکر امثاله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر میشود و ادعای ایمان و ایقان مینماید و نزد منافق بکمال اتفاق ظاهر این ایام کجایی از سجّین بدست آورده به آباءه شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجّین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند تفصیل بساحت اقدس عرض شد این بیان از لسان رحمن ظاهر قوله عزّ کبریائه نفوسیکه از ثمره شجره قلم اعلی مرزوقند کتب عالم ایشانرا از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد باین هدیانات انتهى

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند اینکلمه محکمه مبارکه نازل قوله جلّ اجلاله در سنه اولیه از صریر قلم اعلی اینکلمه مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسیکه امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع توجه نمودند و اینقام بلند اعلی حاصل نمیشود مگر بحو آنچه از قبل بوده و آذان اصغا نموده نعیماً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأبهی انتهى

از حقّ میطلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمه الهیه فوالذی تفرد بالبیان و توحّد بالكلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم باصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبت مالک امکان بشائی مشعل شوند که ما سوی الله را معدوم و فانی مشاهده کنند حبّاً ذاک العرف از تضوّع بین الأمم یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد العباد علی عرفان هذا الأمر الذی به تزعر بنیان الوجود الا من شاء الله مالک الغیب و الشّهود

در این آیه منزله در کتاب اقدس که در اوّل ورود سبحن اعظم نازل شده تفکر نمائید که میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یر منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّشیء فی لوح مبین انتهى

صدق الله ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ من فی السموات و الأرض انا آمنا به و بعلمه الذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند و قتیکه کتاب اقدس از سماء مشیّت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد و لکن بعد لسان قدم بشارت میدهد آن ارض را بقوله تعالی لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید یدکرونی باستقامه لا تمنعهم اشارات العلّاء و لا تحجبهم شبهات المریبین اولئک ینظرون الله بأعینهم و ینصرونه بأنفسهم الا انهم من الراسخین انتهى

طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فی اللیالی و الاّیام در چند سنه قبل یومی از ایّام جناب امین علیه بهاء الله در ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجه و فرمودند انا وجدنا رائحة دفراء من ارض الکاف و الرّاء و اینعبد فانی اینفقره را چند سنه قبل در جواب یکی از دوستان نوشته سبحان الله چه مقدار این نفوس مریبه از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات منزله و براهین ساطعه و بیّنات مشرقه و علامات مشهوده در تیه اوهام سایر و سالکند معنی یوم الله را ادراک ننموده اند چه اگر ادراک نموده بودند اقلّ من آن محتجب نمیماندند و بچشم و سر بجر اعظم توجه مینمودند و میشتافتند گویا از نقره کبری غافلند و از صور اعظم یخبر

یکی از حروفات حیّ از نقطه اولی روح ما سواه فداه سؤال از آن نیر اعظم و مولی الأمم که به من یظهر در بیان مذکور است نمود بقسمی جواب از مصدر امر صادر که هر منصفی ادراک مینماید که اینقام بذکر و وصف و تعریف و ثنا محتاج نه بلکه مقدّسست از آنچه گفته شده و میشود چه که علم احدی باو احاطه ننموده و نخواهد نمود و ادراک نفسی باو پی نبرده و نخواهد برد اینعبد متحیر است که نفوس غافله چه ادراک نموده اند و بچه متمسکند باری نقطه اولی روح ما سواه فداه در جواب سائل باینکلمات عالیات تکلم فرموده قوله عزّ ذکره

فقد سمعت کتابک و انّ ما فیه جوهر لو لا ما فیه ما اجبتک علی ذلک القرطاس و لا حیثنذ بأعلی ما قدّر فی الابداع فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلی و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفئدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بثنائها و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت مسألتک و صغرت کینونیتک هل الشّمس الّتی هی فی مرایا

ظهوره فی نقطة البیان یسأل عن الشمس الّتی تلک الشّمس فی یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شمساً حقیقیّة وّالا لا ینبغی لعلوّ قدسها و سموّ ذکرها و لو لا کنت من الواحد الأوّل لجعلت لک من الحدّ حیث قد سألت عن الله الذّی قد خلّقک و رزقک و امانک و ابعثک فی هیکلک هذا بالنّقطة البیان فی ذلک الظّهور المتفرّد بالیکان فقلّ أولاً اذا اردت ان تخطر بعلک ذکره سبحان الله ذو الملک و الملکوت تسعة عشر مرّة الى آخر قوله عزّ و جلّ

اگر اهل بیان و یا اهل عالم بنور انصاف منور شوند و باینکلمات درّیات که از مشرق سماء علم الهی اشراق نموده نظر نمایند و تفکّر کنند البتّه جمیع بجان بحر حیوان توجّه نمایند از جمیع بیان جوهری اخذ نموده اند و آنرا بابتدع بیان ذکر فرموده اند فی الحقیقه اینکلمه مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمه لا نظیر لها فی الکتاب محسوبست یگّا لؤلؤ دریای عرفان است و یگّا کلمه ملکوت بیان قوله عزّ بیانه

و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو أنّه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی و عزّته تلک الکلمه عند الله اکبر عن عبادة من علی الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتہی الى ذلک فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من ینظره الله فأنّه اجلّ و اعلى من ان یکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و انّی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی و عزّته هو الحقّ لا اله الا هو و کلّ بأمره قائمون انتہی

با این بیانات واضح و کلمات محکم و آیات منیع و براهین ثابتہ اهل بیان از ذکر الوهیّت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض بشأنی قیام کرده اند که ذکر آن ممکن نه ملاحظه در علو امر و سمو آن و عزّ او و مقام او نمائید و در پستی این خلق جاهل نادان بعینه مثل اهل فرقان اراده نموده اند یک دو هزار سالی وصیّ بازی بمیان آرند یک چند امام و همچنین نقبا و نجبائی تعیین نمایند قلم اعلى در اینظهور اعظم میفرماید هذا یوم الله ان انتم تعرفون و هذا یوم الظّهور ان انتم تشهدون لا یدکر فیہ الا الله وحده ان انتم تشعرون أنّه قد اتی بالحقّ مقدّساً عن کلّ شاهد و مشهود و منزهاً عن کلّ ما جرى من القلم و ظهر من اللّسان ان انتم تعلمون انتہی

هر حزبی از احزاب بکلمه ئی تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده بعضی گفته اند که مقام الوهیّت مقامیست بزرگ نمیتوان اینمقام را از احدی قبول نمود اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشر به کتب الله المهیمن القیوم نقطة بیان روح ما سواه فداه میفرماید أنّه ینطق فیکلّشیء انّی انا الله و همچنین میفرماید لویستقرّ علی التّراب تنادی ذرّات التّراب علی أنّ ذلک عرش قد استوی الرّحمن علیه انتہی

نقطة ظهور الیوم بلسان اهل بها باینکلمه ذکر میشود أنّه قد کان مقدّساً عن ذکر الأسماء و فوقها و دونها و اختها أنّه لا یعرف بغيره و لا یوصف بدونه قد شهد کلّشیء بأنّه هو المقدّس المنزه عن الاشارات و البیانات و الدّلالات و الأحادیث و الأبدیات و برخی اعتراض نموده اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده سلطان قدیمی را که نقطة بیان در ذکرش میفرماید او مقدّست از بیان و اشاره من این قوم یحیا وقت از برای او معین میفرمایند این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و اینکلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده نفسیکه بشهادت خود نقطة بیان بجمیع بیان معروف نمیشود چگونه بکلمه مستغاث معروف میگردد و مستغاث از بیان محسوبست و أنّه لا یعرف بالبیان با اینکه میفرماید اگر این حین ظاهر شود بر کل لازم است اقرار بر آنشجره مبارکه که در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است طوبی للعارفین و بهمین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است

بشارت فرموده‌اند که بشرف لقا فائز میشود قوله عزّ ذکره لعلّک فی ثمانية سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک
اولاً تدرک آخره ولكن ايقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذّکر اکبر فوق کلّ کبیر انتهى

باید نفوسیکه متمسک بذکر مستغاثند در اینکلمات عالیات تفکر نمایند شاید بالفاظ از بحر معانی محروم نمانند و بذکر
مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند ای وربّی انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذّکر اکبر فوق کلّ کبیر طوبی
للعارفين و نعیماً للمتفرّسين و المتفکرین این خادم فانی این اذکار را مکرراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده و لکن چون این
ایام نعیق ناعق که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سبّین بمیان آمده مجدداً ذکر شد تا آنجوب دوستانرا آگاه
نماید و اهل بها خود را به ما ینبغی لهم مشاهده نمایند و باستقامت کبری ظاهر گردند انشاءالله باید کلّ بیانات حقّ را
ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احوال محظوظ باشند

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع
آنجهات و شئون استقامت قبل نسبت ببعد نفس تنزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منیع جلّ کبریائه و
عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابا بمقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی
و نام و ننگ از کلّ بگذرند اینراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعترّ ایهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان
الرحمن فی ملکوت البیان انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز
گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفحات
قیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت
حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهى

در اینقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان الشّهداء ظاهر شده خدمت آنجناب ذکر مینماید تا
جمیع دوستان لآلی بدیعۀ منیعۀ از دریای بیان الهی اخذ نمایند قوله عزّ کبریائه مخاطباً لعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک
القدر انشاءالله باید جمیع اصفیا به ما یرتفع به امر الله قیام نمایند و عامل شوند تفکر نمایند الیوم کدام یک از اعمال سبب
ارتقای عباد و ارتفاع امر است نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و اینکلمۀ مبارکه از سماء اراده از قبل
نازل نصرت امر الله بسیف حکمت و بیان است نه بسیف حدید و دون آن امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است
انشاءالله صاحبان ابصار دیده و دانسته‌اند در اینصورت باید اهل حقّ تفکر نمایند که الیوم چه کشف حجابهای خلق نماید
و سبب علوّ و سموّ امر الهی گردد یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکر نما با زندگی خود را فدای سبیل حقّ کن این
شهادتست که بقلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود اسم حاء علیه منکلّ بهاء ابهات باین شهادت کبری فائز شد قبل از
شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیت و خیالی نداشت جمیع اینراتب را فدای دوست نمود و بعد هم
بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود
طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرحمن هر نفسی فی الحقیقه خود را بحقّ سپرد و در سبیل حقّ از
خود فانی شد او ملاحظه شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر بامر الله و ما یثبت به حکمه شود اقسام بشمس
بیانی من فاز بما نطق به قلبی انه ریح فی کلّ عالم من عوالمی ایاکم ان یمنعکم شیء عن سبیلی المستقیم کلّ باید بکمال جهد
تحصیل کلمۀ رضا نمایند ناس جاهلند و هم غافل مبین لازم است و اگر آن مبین بامر حقّ عامل شود البتّه نور بیانش عالم
را منور نماید و امم را بشطر قدم کشاند یا علی چون نصرت امر را حقّ جلّ جلاله و عظم کبریائه مقدّس نموده از نزاع

و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید بحبل اعمال طیبّه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود اگر نفسی لله بآنچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجابات غلیظه نماید چه که آنچه را حقّ سبب و علّت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثّر است یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهى

اینعبد فانی از هنگام مقدّمه ارض صاد به یا لیتی کنت معهم ذاکر است فی الحقیقه بمقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقربین و مخلصین و امثال اینعبد فانی باقی خواهد بود حال از حقّ منیع استدعا آنکه آنجناب و اینعبد را باین شهادت که از قلم اعلی جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خدمت دوست نمائیم و به ما اراده الله فائز گردیم

و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق الأذکار در ارض طاء معین شده و همچنین در بلاد اخری بعنایت حقّ جاری شده و میشود اینراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب طوبی محلّ و لیبیت و لمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لأودية و لبرّ و لبحر و لجزيرة و لدسكرة ارتفاع فیها ذکر الله و ثنائیه این حکم محکم در کتاب اقدس نازل و لکن این امور معلّق بحکمت است در هر حال باید بافق حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلّین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و بضوضا قیام نمایند از اصول احکام الهی و شریعة الله مابین اهل فرقان جز اسمی نمانده کل در بادیه های ظنون و اوهام سالک و بجهال ارض متمسک مع ذلک بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند افّ لهم وللّذین تمسکوا بهم قسم بانوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجب تر و خاسر تر و پست تر مشاهده میشوند چه که بعد از خرق حجابات و خرق اشارات و سبجات باوهام قبل تمسک نموده اند قد اتّخذوا لأنفسهم صنماً من دون الله الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خاء محبوبست چه که مطابق کتاب الله و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الا از نفوس مطمئنّه مستقیمه طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لانتشار آثار مالک الایجاد و لکن در ارض طاء و یاء و ش و غیرها باید توقّف نمود و بحبل صبر تمسک جست الی ان یطلع نیر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است ای کاش ناس غافل منافع ظاهره خود را ادراک مینمودند نراهم فی جهل عظیم هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را بجمع عالم مبادله نماید هیئات هیئات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة الله و عرفانه و اوامرہ انتهى

اما فقره محلّ البرکة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند باندک وهنی و وهمی ذکر مینمایند و نفوس ظالمه هم منتظر اگر متعرّض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را بنمایند اخذ وجه قابل نبوده و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدّسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود از حقّ میطلبیم آنجناب را بر خدمت امر مؤیّد فرماید آنّه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته ملک السموات و الارضین ملاحظه نمائید این محلّ البرکة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الأرض مع ذلک اگر مطلع شوند بنوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه های متعدّده ارسال فرموده اند و جواب عرض نشده مدّت ها گذشت بلکه عهد ها و قرن ها و خبری از آنجناب نرسید تا اینکه این ایام متوالیاً متواتراً حضرت زین المقرّین علیه بهاء الله الملك الحقّ المبین دستخط های آنجناب را که باسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده و همچنین جعبه کاغذ و قلم این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید والا در جواب اهمال

نمیرفت انشاءالله از حرارت محبت الهی بشأنی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد تا اینقام جواب یک نامه نامی آنجناب بود که عرض شد و بعد نامه دیگر مسرت بخش خاطر غمگین گردید از نفحاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدر بود بذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السموات و الأرض و بعد در ساحت اقدس عرض شد قوله عز کبریا انشاءالله آنچه را از حق منیع مسئلت نموده اند بآن فائز شوند طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلى و شرب کوثر البقاء و تسنیم اللقآء من ید عطاء مالک الأسماء و انشاءالله مقدساً عنکل شیء بذکر حق ناطق و ذاکر باشند لعل نفوس مرده از نفحات ذکر زنده شوند و بمقام انا الیه راجعون فائز گردند یوم ظاهر و این یومی است که جمیع بآن موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود و لکن جهال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفّاشی در آن نفوس غلبه نموده اینست که از اشعه شمس معانی محرومند دوستان ارض خاء را از قبل مالک اسماء تکبیر برسان انا نبشّرهم بتکبیری و ذکر و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی ان ربک هو الغفور العطوف نفوسیکه بمعارج ایقان ارتقا نموده اند و از سلسبیل حیوان در آیام رحمن آشامیده اند جمیع لدی المظلوم مذکورند بگو ای اشجار حدیقه محبت الهی امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است انشاءالله شئون عالم و ظلم امم شما را از آن محروم ننماید لعمر الله دنیا فانی و ما فیها فانی جهد نمائید تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید قسم بذات حق هر نفسی آشامید او بحیات ابدیه و طراز باقی مزین است و یقوم علی خدمه مولاه علی شأن لا تأخذه لومة لائم و لا شماتة الذین کفروا بالله رب العالمین ای دوستان بروح و ریحان و بکمال حکمت و بیان جمع شوید و از رحیق اطهر انور باسم مالک قدر بیاشامید و انه لحیّ العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکر المقدس المتعالی العزیز الرفیع از حوادث دنیا محزون مباشید تالله بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیری مخصوص شما خلق شده و باقتضای اوقات ظاهر خواهد شد کذلک یبشّرکم قلبی الاعلی من هذا السجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم انتهى

اینکه ذکر شده بود توجه بارض خاء نمودید و وارد ارض باء شدید و توقّف آنجناب نه یوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبت مابین نفوس مقبله لله الحمد و له المنّة که آنجناب را مؤید فرمود بذکر و ثنا و خدمت امر انشاءالله روائج اختلاف از جمیع جهات مقطوع شود و نفحات اتحاد و اتفاق مابین احباب متضوّع گردد آنچه سبب و علت اعلاّی امر الله مابین عباد است اول اتحاد و اتفاق است و همچنین صفات و اخلاق انشاءالله جمیع بآن فائز شوند

و اینکه در باره سادات شه میرزاد علیهم بهاء الله و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله لازال باینقام اعزّ ارجند اعلی فائز باشند انا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر الله فی المدن و الدیار انتهى

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایه فرح و مسرت شد انشاءالله در هر حین بنار محبت الهی بشعلهئی فوق شعله اول ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر یوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام یوم قبل است در محبة الله مشاهده کنند

و اینکه در باره ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جمیع در ساحت اقدس اعلی عرض شد قوله عز کبریا ان احبائی فی الخلاء ان اسمعوا نداء الله ربکم الا بهی انه یدکرکم بما یتقی به اذ کارکم و ارواحکم فیملکوت الله رب العالمین ان استبقوا فی خدمه الله و امره هذا ما ینفعکم فی الدنیا و الآخرة ان ربکم الرحمن هو المخبر العلیم لا تحزنوا عمّا ترونه الیوم سیأتی یوم فیه تنادی السن الأمم الملك لله المقتدر الفرد الواحد الخبیر کذلک نورنا افق سماء البیان بهذا النیر المشرق المقدس

المنیر نوصیکم یا احبائی بالأمانة و الصدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم البهاء علیکم و علی من یحبکم من لدی الله
الفرد الواحد الحکیم انتهى

و اینکه مذکور داشتند بارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیه را از برای بقیه آل اسم الله حاء علیه منکّل بهاء ابهاه
ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم ببقیه آل اظهار محبت نماید لدی الله محبوبست الحمد لله آنجناب موفق بوده
و هستند و در ساحت اقدس اعظم این عمل مبرور مقبول افتاد نعیماً لک و هنیئاً لک از جناب آقا میرزا اسم و
جناب ابن شهید علیه بهاء الله عرایض رسیده و همچنین باینعبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند جواب ارسال شد الحمد لله
بطراز محبت الهی مزینند و این ثوب موافق کل نفوس بوده و هست اگر اهل عالم بآن مزین گردند

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب اینفانی نیابت نمودید این منتهی آمال اینفانی بوده شکر الله بذلک فی الحقیقه اینفقره از
فوز اعظم است از حق جلّ جلاله سائل و آلم که اجر عظیم عنایت فرماید اشهد انه لا اله الا هو و الذی زارهما کمن
زار مالک القدم علی العرش الأعظم و اینکلمه مبارکه را اینعبد از لسان عظمت اصغا نمود و تمثال بیثال در احسن
احوال بساحت اقدس فائز و بانوار عرش منیر فرمودند هذا من انخر الهدایا قد حضر تلقاء وجه مالک الأسماء طوبی له و
للذین حضرت اسمائهم لدی العرش کذلک یدکر الله عبادہ المقبلین انتهى

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آنجناب شده بقول اعجام بسیار درازنفسی نموده ولكن چون مقصود اولیه و امل
حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده بآسی نبوده و نیست جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده
و میشود و انشاءالله بتدریج ارسال میگردد چه که ارسال پاکت ضخیم موافق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح
منیعه مبارکه مقدسه از سماء مشیت در جواب عریضه جناب الّاه ورم علیه بهاء الله و اسماء مذکوره در عریضه ایشان
نازل لو شاء الله از بعد ارسال میشود

عرض دیگر آنکه از طرف حدبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله مراجعت
مینمایند لذا این کره چیزی خدمت ایشان عرض نشد اسأله تعالی بأن یؤیده فیکل الأحوال و یقدّر له خیر الآخرة و الأولى
عرایض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل انشاءالله ارسال میشود خدمت حبیب مکرم جناب ملا
علی علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله و سایر آقایان علیهم
بهاء الله عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض میدارم آنچه نزد اینعبد ارسال داشتند در ساحت امنع اقدس
عرض شد و همچنین اینعبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت از حق توفیق میطلبم موفق شوم بر ارسال آن از
بعد

اینکه مذکور داشتند که جناب ملا غلام رضا از شاهرود بآنجناب نوشته اند قلیل وجهی از مال الله نزد این ذره هست و
چند نفر مسکین و پریشانهم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و آثار هم لازم است که نوشته شود و باطراف
این بلد ارسال گردد آیا جایز است که این وجه باینصارف برسد انتهى امثال اینفقره از قبل بساحت اقدس عرض شده
حکم محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق الله موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود آنچه حکم صادر
معمول گردد تا هر امری منظم باشد ولكن در این فقره مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملا غلام رضا اراده

نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنکه آنچه در کتاب اقدس نازل بآن عامل شوند تا جمیع بطراز اراده محبوب عالمیان مزین باشد

ذکر مخدّره والده علیها بهاء الله و سایرین در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوّة جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدره رحمت ساکن و مستریح باشند انا نکبر من هذا المقام علی وجوهنّ و ندکهنّ بآیات الله المهیمن القیوم طوبی لهنّ بما فزن بآیات الله و ذکره و عرفانه فی ایامه ان هذا الا مقام عظیم البهاء علیهنّ و علی اللائی آمنّ بالفرد الخبیر

انا نذکر فی هذا المقام اخاک الذی حضر کتابه لدی العرش بشّره بذکری آیاه لیكون من الشاکرین انا قرأنا کتابه و اجنباه سوف نرسل الیه لو شاء الله لوح کریم لیجد منه عرف ذکری و بیانی ان ربک هو الذاکر العلیم البهاء علیه من لدی الله ربّ العالمین انتهى

عرض میشود حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه العزیز فدا چندیست بمجلیکه دو یوم مسافت باین ارض است تشریف برده اند انشاء الله بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نیستی و فنا خدمت ایشان معروض داشته بودند عرض میشود و اظهار عنایتشان نزد آنجناب ارسال میگردد البهاء و الثناء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بهذا الأمر العظیم

خادم

۲۷ محرم سنه ۱۲۹۸